

مجله

فارسی قزوینی

علی صلح جو

فارسی قزوینی

علی صلح جو

۵
۳

ستار

تهران ۱۳۹۶

فرهنگ‌ها، ۳: کتاب بهار، ۲۱

سرشناسه:	صلح‌جو، علی، ۱۳۲۳-
عنوان و نام پدیدآور:	فارسی قزوینی / علی صلح‌جو.
مشخصات نشر:	تهران: کتاب بهار، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	هجده، ۸۷ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فروست:	کتاب بهار، ۲۱؛ فرهنگ‌ها، ۳.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۱۰-۱۰-۲
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	قزوینی -- واژه‌نامه‌ها
موضوع:	Qazvini accent -- Dictionaries
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۶ ص ۸ / ق ۴۲ / پیر ۳۰۲۴
رده‌بندی دیویی:	۴۸ / ۹۰۳
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۴۹۷۷۳۳۹

کتاب بهار

لواسان: خیابان معلم، شماره ۳۷ (۰۸ ۶۰۸ ۱۲۲ ۰۹۱۲ و ۷۸ ۸۲ ۵۴ ۲۶)

علی صلح‌جو

فارسی قزوینی

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: دریاچه کتاب

طراحی جلد: پاشا دارابی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ و مخصوص کتاب بهار است

کتاب بهار (@ketabe_Bahar, ketabebaharpub94@gmail.com)

مرکز پخش: پیام امروز (۳۵ ۶۵ ۴۸ ۶۶)

تقدیم به

خاک پاک قزوین
و آنان که در آن زاده‌اند

فهرست

مقدمه	۱
راهنمای تلفظ	۲
شانزده	۳
فارسی قزوینی	۴

مقدمه

در ۱۳۵۵ در رشته زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران قبول شدم. پس از آشنایی با دکتر علی‌اشرف صادقی، به اهمیت مطالعات لهجه‌شناسی پی بردم و از همان زمان به گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات فارسی قزوینی، زبان بومی خودم، پرداختم که تا سیزده سالگی، قبل از آمدن به تهران، به آن سخن می‌گفتم.

با اینکه هنگام شروع به گردآوری واژه‌های قزوینی حدود سی سال داشتم، به علت ارتباط مستقیم با مادر و مادر بزرگ، بسیاری از واژه‌ها، عبارت‌ها و جمله‌های قزوینی را به یاد داشتم.

کسانی که با گردآوری لهجه‌ها و مطالعات لهجه‌شناسی آشنایند از مشکلات این کار آگاه‌اند. این‌طور نیست که مثلاً یک ماه برویم با یک بومی زندگی کنیم و تمام لهجه را از زبان او بیرون بکشیم. هیچ زبان‌شناس و هیچ بومی‌زبانی نمی‌تواند تمام موقعیت‌های کاربردی یک لهجه را در این مدت ایجاد کند؛ سهل است، در طول یک عمر تمام هم نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد که هیچ واژه‌ای در گردآوری از قلم نیفتاده است. گردآوری و ثبت لهجه‌ها را، به درستی، به کار توان‌فرسای عکاسان حیات وحش تشبیه کرده‌اند، که باید روزها دوربین به دست و آماده در انتظار بنشینند تا مثلاً از ریزه‌کاری‌های رفتاری پرنده‌ای به هنگام جلب جفت عکس بگیرند. و شنیده‌ایم که در چنین مواردی، هنگامی که همه چیز مهیاست، ناگهان برگی از درخت افتاده، پرنده را پرانده و عکاس را به حسرتی وصف‌ناپذیر دچار کرده است.

نمی‌خواهم بگویم که از ۱۳۵۵ تاکنون (۱۳۹۶) مانند این عکاسان تمام وجودم را بر سر این انتظار گذاشته‌ام، اما به جرئت می‌گویم که در این چهل سال بخشی از حواسم به صید واژه‌هایی بوده که از زبان مادر، مادر بزرگ و هم‌نسلان او جاری می‌شده است. نکته قابل ذکر دیگر در این زمینه آن است که مخصوصاً سعی کرده‌ام کلمات را در بافت جمله‌ای خاص خودشان ثبت کنم. زبان‌شناسی به من یاد داده است که از کلمه تنها چیزی بیرون نمی‌آید؛ آنچه مهم است قرار گرفتن کلمه در جمله است.

جمله پرمعنای شاعر معاصر، قیصر امین‌پور، که گفت «ناگهان چقدر زود دیر می‌شود» مصداق دقیق موقعیت لهجه‌ها در دوران ماست. لهجه‌های رایج در سرزمین ایران به سرعت در حال نزدیک شدن به لهجه معیار (لهجه تهرانی)‌اند. دیر یا زود، این اتفاق خواهد افتاد. اهل فن می‌دانند که این اتفاق، اگر قبل از گردآوری لهجه‌ها رخ دهد، چه خسارتی برای مطالعات زبانی خواهد داشت. گوشه‌های تاریک گذشته زبان فارسی، بدون پرتوگیری از مایه‌های لهجه‌ای، روشن نمی‌شود.

نمونه زیر یکی از این گونه موارد است. نیکلسن، شرق‌شناس انگلیسی، قطعه «بشنو از نی» را در مثنوی مولانا به صورت زیر ترجمه کرده است:

روزها با سوزها همراه شد در غم ما روزها بیگاه شد

In our woe the days (of life) have become untimely:

Our days travel hand in hand with burning griefs.

نیکلسن کلمه بیگاه را به معنی لغوی آن (untimely = نابه‌هنگام، بی‌موقع) گرفته است که درست نیست. بیگاه در اینجا به معنای «شب» است. به عبارت دیگر، معنای شعر این است که «ما روزهای متمادی را در غم به شب رساندیم». این کلمه هم‌اکنون در فارسی قزوینی به معنی «شب» رایج است: الآن بیگاس (بیگاه است) نرو، همین جا بمان، فردا برو.

چند ویژگی فارسی قزوینی

فارسی قزوینی، از نظر آوایی، صرفی و برخی جنبه‌های دیگر با فارسی تهرانی متفاوت است.

آوای k و g

آوای k و g در فارسی قزوینی همواره پیش‌کامی است. به سخن ساده‌تر، تمام آواهای k از نوع k در واژه کلم است نه کاهو، آن‌گونه که در فارسی تهرانی تلفظ می‌شوند. آوای g نیز مانند g در کلمه گیره است نه گونه.

آوای o

آوای o، آن‌گونه که در واژه‌های تو (to) و شتر (šotor) در فارسی تهرانی به کار می‌رود، در فارسی قزوینی نیست. این آوا در لهجه قزوینی بسته‌تر و پیشین‌تر از o (نزدیک به e در تلفظ کلمه ترکی چورگ / çürag / به معنی «نان») ادا می‌شود.

آوای u

این صدا نیز، مانند o، در بسیاری موارد پیشین‌تر و بسته‌تر از معادلش در فارسی تهرانی ادا می‌شود. مثال: چوب (čüb).

و

جای تکیه

جای تکیه در فعل‌های مضارع، برخلاف فارسی تهرانی، در هجای آخر است نه در هجای اول:

'mixoram (تهرانی، می‌خورم)

mëxër'am (قزوینی، مخورم)

جای تشدید

جای تشدید نیز در برخی فعل‌ها از مرز هجای اول و دوم به مرز هجای دوم و سوم منتقل می‌شود:

تهرانی، می‌پَره، تشدید روی پ (mip.pa.re)

قزوینی، می‌پَرَد، تشدید روی ر (me.par.rád)

اضافه شدن الف و نون به آخر فعل
در فارسی قزوینی، غالباً به آخر فعل‌های مضارع و ماضی الف و نون
می‌افزایند:

- غلط کرده‌اند! می‌ریم می‌زیم توی گوششان! (تهرانی)

- غلط کرده‌اند! مریمان مزیمان توی گوششان! (قزوینی)

... mereymān mezanimān...



اضافه شدن مصوت در ترکیبات اضافی مقلوب
ترکیباتی چون سردرد، دل‌درد، و خرچنگال (خرچنگ) به صورت saradard،
deladard، و xaračangāl تلفظ می‌شوند. این تلفظ احتمالاً تحت تأثیر ترکی
است.

نقش تشدیدکننده واژه‌های ترکی

در فارسی قزوینی تعداد زیادی کلمه ترکی به کار می‌رود و بسیاری از
قزوینی‌ها به ترکی بودن آنها آگاهی ندارند. نکته قابل تأمل در این قضیه آن
است که بسیاری از این کلمات ترکی غالباً زمانی به کار می‌روند که گوینده
بخواهد مفهومی را تشدید کند. مثلاً، کلمه گریه در لهجه قزوینی به‌طور
طبیعی به کار می‌رود؛ اما هنگامی که می‌خواهند گریه شدید را توصیف کنند،
از کلمه اوکورمه (əkərma)، احتمالاً به معنی «نعره گاو» استفاده می‌کنند:

- سر قبر بچه اش نشسته بود اوکورمه می‌زد.

... ěkərma mezad.

هنگامی که فردی گرسنه غذایی را به سرعت می‌خورد، برای توصیف عمل او
از کلمه یانه‌یانه (از یمک yimak به معنی «خوردن») استفاده می‌کنند.

- نشسته بود سر دیگ پلو یانه یانه می خورد.

- ništa bud... yāna yāna mēxērd.

کلمات ترکی ای که در این کتاب آمده اند عملاً در فارسی قزوینی به کار می روند و معادل فارسی دقیق ندارند.

کلماتی چون خانه، نامه، لانه، کنایه، و آواره تماماً با فتحه انتهای تلفظ می شوند: ...nāma, xāna. از این نظر، این تلفظ ها صورت کهن یعنی پهلوی خود را حفظ کرده اند: خانک (xānak)، نامک (nāmak).

پدیده کشش جبرانی نیز در فارسی قزوینی وجود دارد. واژه هایی چون معرفت و شعر بدون تلفظ آوای ع اما با کشیدگی مصوت قبل از آن تلفظ می شوند: معرفت (ma:rafat)، شعر (še:r).

حرف اضافه به همراه با ضمیر ملکی به صورت بش در می آید: به ات گفتم ← به شت گفتم. این حالت در سوم شخص مفرد (به شش)، اول شخص جمع (به شمان)، دوم شخص جمع (به شتان) و سوم شخص جمع (به ششان) کاربرد دارد.

- به شمان گفتند دیگر اینجا نیاید.

- be šemān gēftan^۴ dia injā nayāyd.

با اینکه زمان زیادی صرف گردآوری واژه ها و اصطلاحات قزوینی کردم، مسلماً عناصری از این لهجه به ذهنم نرسیده و در این مجموعه نیامده است. اگر عمری باشد، واژه ها و ترکیبات دیگری را که به ذهنم بیاید یا از هم ولایتی ها بشنوم به چاپ بعدی اضافه خواهم کرد. لازم می دانم از تلاش دانشمند محترم، بهاء الدین خرمشاهی، که در کتاب ارزشمند از واژه تافه رنگ (انتشارات ناهید، ۱۳۸۷) در بخش «صد واژه از فارسی قزوینی» به گردآوری و توضیح صد واژه قزوینی پرداخته اند یاد کنم. در انطباق واژه های کتاب حاضر با کتاب ایشان، به واژه های آلاروادی (ālārvādi)، پرین (parpin)، برسرخ

(përsox)، دمخلیزی (damaxlizi)، قلفشه (qalafsa)، لاله‌وا (lālāvā)، و هکه‌ور (hekkavar) برخوردارم که در مجموعه من نبود. غیر از لاله‌وا (لال‌وا = لالمانی) هیچ‌یک از اینها به گوش من نخورده بود. متقابلاً، واژه‌ها و ترکیباتی در کتاب حاضر آمده است که جزو «صد واژه» در کتاب استاد خرمشاهی نیست. مواردی که از «صد واژه» در این اثر آمده با قید «صد واژه» در انتهای مدخل مشخص شده است.

این موضوع طبیعی است، زیرا قزوین نیز مانند بسیاری از شهرهای دیگر ایران محله‌هایی دارد که از لحاظ کاربرد مفردات ممکن است با هم فرق داشته باشند. معنای این پنج کلمه، آن‌طور که خرمشاهی می‌گوید، این است: آلاروادی (دختر پررو)، پرین کردن (تعویذ، دعا یا افسون)، پرسخ (دختر سرتق)، دمخلیزی (سرازیری)، قلفشه (دردو، لوند)، و هکه‌ور (زورگو، یک‌دنده). این هم شاید قابل تأمل باشد که از میان شش واژه‌ای که خرمشاهی آورده و من نشنیده‌ام سه واژه (آلاروادی، پرسخ، قلفشه) مربوط به زن، آن‌هم در معنای منفی، است. آلاروادی و هکه‌ور (هیکه‌ور) را در فرهنگ آذربایجانی - فارسی، تألیف بهزاد بهزادی (فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲) و پرین را در فرهنگ فارسی معین، به همان معنایی که خرمشاهی می‌گوید، پیدا کردم، اما دوتای دیگر (دمخلیزی و قلفشه) را در جایی پیدا نکردم.

در رمان بلند مادران و دختران، نوشته مهشید امیرشاهی، نویسنده به شرح زندگی یک خانواده بزرگ اشرافی که بخشی از آنها اصالتاً قزوینی بوده‌اند می‌پردازد. در این رمان برخی واژه‌ها به کار رفته است که احتمال دارد متعلق به فارسی قزوینی باشند. از آنجایی که این واژه‌ها را نشنیده‌ام، احتمال می‌دهم که مربوط به دوره‌ای قدیم‌تر یا منطقه‌ای غیر از قزوین مرکزی باشند. غیله، غیهب، غش‌گو، سوفچه، شدکیس، آب‌سوار، سکیزه، گنبدآب، سور (حیوان دورافتاده از گله)، پریچه، پاخار، پارگین، کلج، کارابین، پس‌وازنک (عود کردن بیماری)، و بدتیری از زمره این کلمات‌اند.

این موارد نشان می‌دهند که دست یافتن به مجموعه‌ای کامل از یک لهجه چقدر دشوار است. با اینکه زمان نسبتاً درازی صرف گردآوری این مجموعه شده است، مسلماً واژه‌های چندی از این لهجه از قلم افتاده است. از طرف دیگر، نمی‌توان همچنان منتظر شکار واژه‌های ناخورده به گوش نشست. هر پژوهشی در جایی باید خودش را تمام شده بداند. اگر عمر باشد، عناصر بعداً یافته را به صورت تکمله این اثر منتشر خواهم کرد. پس از انتشار مجموعه حاضر، مسلماً کسانی از قلم‌افتاده‌ها را یادآور خواهند شد. این افراد، که یقیناً سخن‌گویان بومی این لهجه‌اند، یاری ارزشمندی به نگارنده و — مهم‌تر از آن — به زبان‌مادری خود خواهند کرد.

لازم است اشاره کنم که من این نوشته را در سال ۱۳۹۲ به منظور انتشار به بخش لهجه‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی دادم، اما متأسفانه به علت هماهنگ نبودن با ضوابط فرهنگستان پذیرفته نشد.

شایان ذکر است که منصور خادم‌الشریعه سامانی نیز درباره فارسی قزوینی کار کرده است. کتاب ایشان، فارسی قزوینی (انتشارات اندیشه زرین، ۱۳۸۸)، از نظر مفردات چندان غنی نیست، اما از لحاظ بررسی نظام آوایی، واجی و ساختوازی بسیار خوب و علمی است.

از آقای احمد خندان، مدیر کتاب بهار، که سیاهه نشرش نشان از دل‌بستگی‌اش به زبان این «کهن بوم‌ویر» دارد، سپاس‌گزارم.

علی صلح‌جو

مهرماه ۱۳۹۶

راهنمای تلفظ

صامت ه			مصوت	
چ	č	چرب / čarb	فتحه	a علی، ابر / ali, abr
خ	x	خرید / xarid	فتحه کشیده	a: دنه / da:na
ژ	ʒ	اژیاری / eʒbāri	کسره	e کاسب / kāseb
ش	š	شب / šab	ضمه	ë تو / të
غ	q	غریب / qarib	او	ü موش / müs
ق	q	قریب / qarib	ئی	i میز / miz
ی	y	یک / yek	آ	ā آب / āb
			ئو	ö جو / jö

بقیه حروف لاتین صدای خودشان را دارند.

فارسی قزوینی

ابابیل abābil پرستو

آب تراش ābtarāš تراشیدن ته هندوانه با قاشق به نحوی که قسمت

تراشیده شده حالت مایع پیدا کند

آب رفتن āb raftan وضعیت پارچه یا لباسی که پس از شستن کوتاه یا کوچک شود: این پارچه ها آب می روند.

- in pārčahā āb meran.

آتر atar پیش گوئی؛ این کلمه همواره در عبارت آتر بد زن (خبر بد برای آینده) به کار می رود:

- خیلی دیر کرده اند. فکر می کنم اتفاقی افتاده باشد.

- آتر بد زن!

- atare bad nazan!

آتش ریکه ٬ ریکه

آبجاری (آبجاری) ezbāri دورهٔ سربازی:

پسرم را بردند اجباری، الآن هیچ کس را ندارم.

- pesarema bērdan ezbāri, alān hiš kasa nadāram.

شعر زیر نیز مربوط به همین موضوع است، که با آهنگ خاص آن را می خوانند: سه نفر بودیم رفتیم اجباری / احمد، محمود، مددیگاری

آجیده ājida نوعی گیوه و به خصوص تخت (کف) آن

احتمال eytemāl احتمالاً: احتمال فردا بیاید.

- eytemāl fardā biād.

احول ahval کم هوش، گیج و و بیج

اخته زغال axta zēqāl زغال اخته

آخمالو axmālū اخمو

آخوره āxēra محل سرپوشیده ای مانند غار کوچک که در داخل دیوار حیاط های گود می کنند و به آب